

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

جمعه ۰۸ جنوری ۲۰۲۱

فریده نوری

زمستان و غریبان

دلم میعادگاه زخم و درد است

به گوش ام خش خش پاییز زرد است

هوا بس ناجوانمردانه سرد است

نمی‌آید صدایی از در و دشت



رسیدن فصل زمستان، باریدن برف و سرمای شدید، برای هموطنان فقیر و ناتوان ما طاقت فرسا و کشنده می باشد، زیرا تعداد کثیری از مردم بدون سرپناه در خیمه ها و ویرانه ها زندگی می کنند و به مشکلات گوناگون رو برو هستند. از داشتن پوشاک، مواد غذایی و مواد سوخت محروم اند و دسترسی به دوا و داکتر برای آنان، یک رویا و خواب و خیال است.

اینها همه حاصل جنگ تحمیلی است که از ۴۳ سال به این سوء اکثریت مردم بیچاره و بی پناه ما گروگان یک مشت افراد و گروهایی قرار گرفته اند، که با خون این ملت بیچاره تجارت کرده و سرمایه های هنگفتی به دست آورده اند.

اما دیده می شود که این سرمایه داران هر روز با موتر های زرهپوش و پوشیدن البسه شیک و گران قیمت، با غرور فرعونی و بی تفاوت، بدون کوچکترین ندامت وجدانی از کنار این بینوایان

بی خیال می گذرند. مگر آیا اینها همه کورِ مادرزاد اند و یا بی وجدان متولد شده اند؟
اما آه این بینوایان ان شالله دامنگیر شان خواهد شد، اگر در این دنیا بدون ترس زندگی می کنند،
دادگاه الهی منتظر شان است و انتقام این محرومان و بی پناهان را از آنان گرفتی است.



عکس ها از گوگل

خواستم احساس درد و رنجی که از این اوضاع و احوال هموطنان بینوای خود دارم، با شما
هموطنان عزیز توسط اشعار ذیل تقسیم کنم.

زمستان پوستین افروزد بر تن کدخدایان را
ولیکن پوست خواهد کند ما یک لا قبایان را
به کاخ ستم، باران هم که آید، سر فرود آرد
ولیکن خانه بر سر کوفتن، داند گدایان را
طیبیب بی مروت، کی به بالین فقیر آید
که کس در بند درمان نیست، درد بی دویان را
به هر فرمان آتش، عالمی در خاک و خون غلطید
خدا ویران کند، کاخ این فرمانروایان را
به عزت چون نبخشیدی، به ذلت می ستانندت
چرا عاقل نیندیشد، از همان آغاز پایان را
حریفی با تمسخر گفت، زاری شهریارا بس
که می گیرند در شهر و دیار ما گدایان را



چون آمده از ره، زمستان غریبان
از حالت و از سفره ی بی نان غریبان
اطفال برهنه تن و حیران غریبان
از شدت سرماه تن لرزان غریبان
کسی نیست بجوید رهی درمان غریبان
بر کودک بیمار و به پیران غریبان
نالان به جمع توده ی میدان غریبان
در پنجه ی فقر است گریبان غریبان
اندر پی مقصود، جوانان غریبان
از یاد مبر، دیده ی گریان غریبان
بشتاب و بکن خدمت و پرسیان غریبان
وآن نرخ و نوای وطن ارزان غریبان
آباد بکن خانه ی و پیران غریبان

سرما شد و دل گشته، پریشان غریبان
دل می طپد و اشک چنان قافله بسته
چون بید بلرزند ز خنک شام و سحرگه
بی جامه و پاپوش و گرسنه نشوند گرم
امراض بود حاصل هر یک ز ضعفی
گه خیمه ی ژولیده و گه دشت پناه است
هرروز، رود مرد غریب از پی کاری
حاصل نکند نقده ای از بهردو، نانی
گم گشته و آواره به صد کشور غیراند
ای رهبرنوگام، بجو راحت ملت
اندیشه ی آسایش ملت اگرت است؟
ای کاش زغمخواری و فرمان تو گردد
گر نام نکو خواهی و معموری کشور

